



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)﴾

### ویژگی سوگندهای قرآن

بعضی از مطالبی که به صورت سؤال یا غیر سؤال مربوط به مسائل آیات گذشته است این است که قبلاً گفته شد گرچه غیر خدا فقط به خدا قسم یاد می‌کنند؛ اما خدا می‌تواند به غیر خودش سوگند یاد کند؛ لکن بیان سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی این است که قسم‌های قرآنی به بیّنه است، نه در قبال بیّنه. اگر یک وقت کسی بیّنه نداشته باشد سوگند یاد می‌کند؛ اما وقتی بیّنه دارد، خود بیّنه را به محکمه می‌آورد. قسم‌های خدا به دلیل است نه در قبال دلیل؛ مثل اینکه کسی ادّعا کند که الآن روز است و سوگند یاد کند بگوید به این آفتاب قسم! که الآن روز است، این به دلیل قسم خورده است. ذات اقدس الهی که به نظام خلقت قسم می‌خورد، در حقیقت به دلیل قسم خورده است، زیرا خلقت، بیگانه از خدا نیست کار اوست. اگر خدای سبحان به فعل خود قسم می‌خورد، این فعل حکیمانه و عالمانه بیانگر اوصاف خداست. اگر خدا به آسمان قسم می‌خورد، بازگشت آن این است که قسم به خالقِ علیمِ حکیم! اگر به «ذاریات» یا «حاملات» یا «جاریات» سوگند یاد می‌کند؛ یعنی قسم به آفریدگار حکیم و عالم این موجودات؛

بازگشت این قسم به خود خداست و بازگشت این قسم‌ها هم به بیّنه است، نه در قبال بیّنه. پس یک وقت است انسان

به آفتاب و اینها قسم می‌خورد که دیگران این کار را می‌کردند، این تام نیست؛ یک وقت خدا به آفتاب قسم

می‌خورد: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾.<sup>۱</sup> چون شمس غیر از مخلوق بودن خدا صفتی ندارد و خلقت آن هم عاملانه و

حکیمانه است، بازگشت این سوگند به این است که خدا می‌فرماید قسم به خالقِ علیمِ حکیمِ آسمان؛ یعنی قسم به

خودم.

پرسش: ...

پاسخ: کلّ جهان فعل اوست: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾،<sup>۲</sup> ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ

إِلَهُ﴾.<sup>۳</sup>

پاسخ: آنها که به خدا اعتقاد ندارند که به خدا قسم نمی‌خورند.

پرسش: ...

پاسخ: خدا یادآوری می‌کند، چون اعراب جاهلی به «الله» معتقد بودند؛ منتها برای خدا شریک قائل بودند و گرنه ﴿وَ

لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛<sup>۴</sup> مشرکان حجاز به خدا معتقد بودند؛ منتها برای او - معاذالله -

شریک قائل بودند، اولاً؛ و معاد را و وحی و نبوت را منکر بودند، ثانیاً و ثالثاً؛ و گرنه ﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾.

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۸۳.

۳. سوره ملک، آیه ۳.

۴. سوره لقمان، آیه ۲؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

مطلب بعدی آن است که مقسمات که ذات اقدس الهی فرمود: یک عده مقسمات هستند، اینها مظاهر فعل او هستند. موجوداتی در عالم باشند که این امور را تقسیم بکنند نیست، چون خودش فرمود: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ﴾.<sup>۵</sup> اگر فرمود ما تقسیم می‌کنیم، آن‌گاه فرشتگان را هم مدبرات امر می‌داند: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.<sup>۶</sup> پس سوگند به مقسمات در حقیقت سوگند به مدبراتی هستند که مظاهر تقسیم الهی هستند، چون قاسم در حقیقت خود خداست که فرمود: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ﴾.

### تبیین اقسام سه‌گانه اختلاف

مطلب بعدی درباره اختلاف است؛ درباره اختلاف گفته شد که سه قسم است اختلاف یا همه آن حق است؛ مثل اختلاف انبیا؛ انبیا هر کدام شریعت و شرع آنها ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾.<sup>۷</sup> اینها اختلاف دارند؛ اما همه آن حق است، زیرا ﴿فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾.<sup>۸</sup> هست، یک؛ ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.<sup>۹</sup> هست، دو؛ همه این شرایع و مناهجی که انبیا در مقاطع گوناگون آوردند حق است، این سه؛ پس اختلافات اینها حق است، البته با اختلاف در درجات. اختلاف کفار و منافقان همه آن باطل است با تفاوت در درجات. اختلاف موحد و مشرک، مسلم و کافر در حق و باطل است که فرمود: ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ﴾.<sup>۱۰</sup> معلوم می‌شود که محور اختلاف حق است، آن که با حق درگیر است «أفک و انصرف أو صُرف» به وسیله وسوسه درون و بیرون و آنها هستند که مشمول مخالفت این حق و مشمول عذاب الهی هستند.

۵. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۶. سوره نازعات، آیه ۵.

۷. سوره مائده، آیه ۴۸.

۸. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۹. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۱۰. سوره ذاریات، آیه ۹.

درباره این ﴿هُم عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾<sup>۱</sup> که جریان غیبت و اینهاست؛ سؤال شده است که چطور غیبت به صورت گوشت گوشت در می آید؟ اینها دو گونه است؛ یک وقت است که از سنخ تمثّل است؛ مثل اینکه انسان در بیداری چیزهایی را می بیند: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾<sup>۲</sup> یک وقت است، یک وقت است که ﴿إِنِّي أَرَانِي أُعْصِرُ خَمْرًا﴾<sup>۳</sup> یک نوع دیگر است؛ اینها تمثّلات در خواب است. یا تمثّلات در حالت منامیه است نه خواب. حالت منامیه این است که انسان بیدار است وضوی، او به هم نخورده، نقض نشده و حالتی به او دست می دهد که چیزهایی را می شنود، چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می فرمودند که ظاهراً جریان سید الشهدا (سلام الله علیه) در آن بین راه که فرمود من می شنوم گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۴</sup> بعد جریان وجود مبارک علی بن الحسین که فرمود: «أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ»؛ همه اینها در حالت منامیه بود، نه در حالت خواب. عصر تاسوعا این طور بود، شب عاشورا این طور بود، صبح عاشورا این طور بود، نه اینکه حضرت خواب دیده باشد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده باشد: شما فردا شب مهمان ما هستید،<sup>۵</sup> این حالت منامیه بود؛ یعنی در بیداری این حالت برای حضرت پیش می آمد. گاهی از این سنخ است، گاهی در رؤیا است، گاهی در بیداری حالت منامیه است، گاهی هم موجود خارجی است. این غیبت کردن از سنخ تمثّل نیست، بلکه تجسّم است. ذات اقدس الهی فرمود که همه آن چیزهایی را که شما می بینید در مخزن الهی وجود دارد؛ در سوره مبارکه «حجر» گذشت که ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۶</sup> این اصل کلی است. در بخش هایی از سوره مبارکه «زمر» فرمود که ﴿وَ

۱. سوره ذاریات، آیه ۱۳.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۶.

۴. وقعة الطف، ص ۱۷۶.

۵. مثير الأحزان، ص ۴۴.

۶. سوره حجر، آیه ۲۱.

أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ<sup>۱</sup>؛ ما از مخزن الهی و از جهان غیب برای شما شتر فرستادیم، گوسفند فرستادیم، اسب

فرستادیم، گاو فرستادیم. در سوره مبارکه «حدید» فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾<sup>۲</sup> «انزلنا»؛ یعنی «انزلنا».

نه؛ یعنی «خلقنا». اینها تنزل یافته جسمی از مخزن الهی هستند که ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ

مَعْلُومٍ﴾؛ پس گاهی تنزل به صورت تمثیل است در رؤیا، گاهی تنزل به صورت تمثیل است در حالت منامیه، گاهی تنزل

به صورت جسم واقعی است که ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ﴾ این «انزلنا»؛ یعنی نه «خلقنا»؛ یعنی اصل آن در مخزن بود، پیش ما

بود، ما تنزل دادیم به این صورت آمد و شترها را ما نازل کردیم، گوسفندها را ما نازل کردیم: ﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾؛ بر اساس این محورها اگر غیبت را بخواهد به صورت گوشت در بیاورد، گاهی در رؤیاست، گاهی در

حالت منامیه است، گاهی عین خارجی است. هر سه قسم؛ یعنی هر سه قسم! هم حق است و هم واقع شده است.

دلالت ﴿يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾، بر دو آتش

مطلب دیگر این است که اینکه فرمود: ﴿يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾<sup>۳</sup> که بحث شد آن هم از همین قبیل

است؛ گاهی ظهور همین حالت است در قیامت، دیگر نار جدیدی نیست، گاهی هم نار جدید است یک چیز دیگری

است. دلیلی بر حصر هم نداریم که آن ﴿سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾، عین ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ است که در اوائل سوره

مبارکه «نساء» درباره خوردن مال یتیم ذکر کرده است. فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي

بُطُونِهِمْ نَارًا﴾، ممکن است همین نار در معاد ظهور بکند: ﴿سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ یا آن یک نار دیگری است. اگر برای

بهشتی ها چند بهشت است که ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾<sup>۴</sup> ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ﴾<sup>۵</sup> و اینکه فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ

۱. سوره زمر، آیه ۶.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰.

۴. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

۵. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛ آیا جمع در مقابل جمع است؟ یا ممکن است برای بعضی افراد چند تا بهشت باشد، چند تا بوستان باشد؟ ما چنین دلیلی نداریم که برای هر فردی فقط یک جنت است! اگر ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾، اگر ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ﴾، اگر برخی‌ها دارای چندین بهشت هستند، پس دلیلی نیست که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾ که جمع است ﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾؛ یعنی جمع در مقابل جمع، ممکن است برای بعضی‌ها هم چندین جنت باشد، چه اینکه درباره بعضی‌ها هم چندین جهنم باشد. در بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» دارد که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ﴾، دیگر عطف نیست؛ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ روشن است که «مقعد صدق» همان ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۱</sup> است، آن دیگر جنتی نیست که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۲</sup> باشد. این جنتی که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است مرتبه پایین‌تر است. آن ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ که دیگر ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ نیست، آن داخل ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ است.

بنابراین اگر کسی متقی عادی بود این همان ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است. اگر جزء اهل تقوا بود، این مشمول آیه پایانی سوره مبارکه «قمر» است که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ هر دو را دارد بدون کثرت. پس ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾، هم ممکن است جمع در مقابل جمع باشد، هم ممکن است برای بعضی‌ها چندین جنت باشد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، معنای رحمت خدای سبحان همین است. این ﴿وَفَاةً﴾<sup>۳</sup> فقط یک جای قرآن آمده آن هم برای جهنمی‌هاست و این هم حدّ آن نسبت به نفی بالاست نه نفی پایین. معنای آن این نیست که این کیفر ما حتماً موافق

۱. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲. سوره بقره، آیات ۲۵ و ۲۶۶؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵ ...

۳. سوره نبأ، آیه ۲۶.

گناه آنهاست، نه ممکن است تخفیف باشد؛ ولی حتماً بیشتر نیست. این ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ نفی اثبات حد است نسبت به مازاد، نه نسبت به مادون؛ مادون را ممکن است خدای سبحان عفو بکند و تخفیف بدهد.

عدم دلالت ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ بر حبط عمل

مطلب دیگری آن است که قبلاً هم بحث آن گذشت ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾<sup>۱</sup> این حبط نیست، در

بحث‌های قبلی گذشت که حبط به این معنا که هر سیئه‌ای حسنه، قبلی باطل کند و هر حسنه‌ای، سیئه قبلی را باطل

کند «کما ذهب اليه بعض المخالفين»؛ این «بین الغی» است، این طور نیست؛ هر چیزی عمل خودش ثابت است: ﴿وَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾<sup>۲</sup> این طور است، ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ آن طور است؛ اما - معاذ الله - اگر کسی مرتد شد دیگر

﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾<sup>۳</sup>؛ کافر شد آن یک حساب دیگر است؛ اما در قیامت اعمال

خیر را با دست خودش می‌آورد و اعمال شر را باری روی دوش او است و این وزر است وزر؛ یعنی بار سنگین.

بنابراین کسی که عمل خوب دارد در دست او است، گناه دارد باری روی دوش او است و اگر - معاذ الله - کافر شد،

این دیگر کل اعمال را از بین برده است؛ درباره کفار است که فرمود: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً

مَّنْثُورًا﴾ وگرنه آنها که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾<sup>۴</sup> برای آنها ترازو نصب می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: اینکه فرمود: ﴿وَقَدِمْنَا﴾، حاکم است بر کسی که کافر شده؛ کسی که کافر شده عملی ندارد چه چیزی را

بیاورد؟ فرمود اگر کسی کافر شد؛ مثل مرده است، کافر در فرهنگ قرآن مرده است: ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره زلزله، آیه ۸.

۳. سوره فرقان، آیه ۲۳.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

عَلَى الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>؛ انسان یا زنده است یا کافر. این تقابلی که در سوره مبارکه «یس» بین مؤمن و کافر قرار داد، برای

این است که مؤمن زنده است و کافر مرده: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ انسان یا زنده است یا

کافر. دیگر نگفت یا زنده است یا مرده. احتباك را که در مطول خواندید؛ یعنی امور چهارگانه‌ای که چهار بار باید

برای شاگرد بگویی، دو بار یک در بین بگویی که بقیه را او بفهمد، این را می‌گویند صنعت احتباك. انسان یا زنده

است یا مرده، انسان زنده یا مؤمن است یا کافر. این طور حرف حرف زدن عوامی است؛ اما این چهار تا را نگوید،

یک در بین بگوید تا شاگرد بفهمد، این می‌شود صنعت احتباك که در مطول خواندید. قرآن با صنعت احتباك حرف

می‌زند و می‌گوید انسان یا زنده است یا کافر: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ ما دو قسم بیشتر

نداریم؛ یعنی دو قسم دیگر را بفهم. انسان یا زنده است یا کافر. لذا در سوره «کهف» فرمود ما برای او ترازو نمی‌آوریم،

او که چیزی نیاورده ما وزن بکنیم: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>۲</sup>؛ ما ترازو بیاوریم که چه چیزی را بسنجیم؟ او که

چیزی نیاورده است؛ اما آن «من يعمل» کسی که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾.

### تحقق اقسام سه‌گانه احسان با فیض الهی

مطلب دیگر این است که إحسان سه قسم بود؛ «أحسن»؛ یعنی «فعل فعلاً حسناً»، این معنی اول؛ «أحسن»؛ یعنی

«فعل خيراً بالقياس الى الغير»، این دو قسم معنای روشنی دارد؛ اما قسم سوم إحسان برابر آن حدیثی است که از

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ

فَإِنَّهُ يَرَاكَ»<sup>۳</sup> که مقام است و فعل نیست. ما اگر بخواهیم این إحسان را بر خصوص آن معنا که دیرباب است حمل

بکنیم، این حمل مطلق یا عام است بر فرد نادر؛ اما مطلق و عام، فرد نادر را هم شامل می‌شود؛ دلیلی بر انصراف

۱. سوره یس، آیه ۷۰.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۵.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۳۵.



نیست. کسانی که «محسن» هستند «بأحد معاني الثلاثة»، اینها فیض را از ذات اقدس الهی دریافت می‌کنند؛ بر اساس

آیه ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> خدا وقتی با انسان معامله می‌کند گاهی تعبیر به «بیع» می‌کند: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا

بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾<sup>۲</sup>، گاهی به «شراء» می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾<sup>۳</sup> بعد می‌فرماید هیچ کسی مثل خدا خرید و

فروش نمی‌کند، برای اینکه اگر کسی با خدا معامله کرد خدای سبحان عوض و مَعْوَض هر دو را به آدم می‌دهد.

این طور نیست که چیزی بگیرد چیزی بدهد؛ اما اگر کسی - خدایی ناکرده، معاذالله - با شیطان معامله کرد عوض و

مَعْوَض هر دو را او می‌گیرد، نه اینکه شیطان چیزی را به آدم بدهد. اینکه فرمود: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

بِهِ﴾<sup>۴</sup>؛ شما جان را دادی، خدا چه کار می‌کند؟ این جان را تکمیل می‌کند، مزین می‌کند، کامل می‌کند و معین می‌کند،

تحویل شما می‌دهد. مال در راه خدا دادی، او چه کار می‌کند؟ این مال را از تکاثر به کوثر می‌آورد و به شما تحویل

می‌دهد. فرمود اینها که متقین هستند، چیزهایی ما به اینها دادیم، فیض دادیم، اینها از آن بهره گرفتند و باتقوا شدند،

الآن هم با دست ما، عطیه ما را می‌گیرند. این است که درباره این بزرگان گفته شد «ان عطایاهم لا یحملها الا

مطایاهم»<sup>۵</sup>؛ یک وقت است بزرگواری عطیه‌های فراوان می‌دهد، این عطیه فراوان را انسان چگونه ببرد؟ مطیه‌ای به

آدم می‌دهد «مطیه»؛ یعنی مَرَكَب توانای راهوار، یک اسب خوب، یک شتر خوب می‌دهد که عطایای او را بار کنند:

«ان عطایاکم لا یحملها الا مطایاهم»؛ خدا هم عطیه می‌دهد هم مطیه، فرمود ما به او فیض دادیم: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ

فَمِنَ اللَّهِ﴾. در دعاها هم به ما گفتند چه در نماز، چه در غیر نماز اینها را بخوانید: «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»<sup>۵</sup>؛ این

دعای توحیدی است، حالا یا در قنوت آدم می‌خواند یا بعد از نماز می‌خواند که «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»، چون

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۴. الوافی، ج ۱، ص ۵۵.

۵. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

در قرآن فرمود: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾. با این نعمت، انسان تقوا را یافت، با دستِ تقوا، عطای الهی را می‌گیرد؛

یعنی با مطیبه الهی عطیه الهی را می‌گیرد: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* آخِذِينَ﴾ با کدام «آخِذِينَ»؟

يك بیانی امام سجاد (سلام الله علیه) دارد در آن دعای ابو حمزه ثمالی که در ماه مبارک رمضان، در سحرها خوانده

می‌شود عرض می‌کند که خدایا! آنها که آدم خوب شدند از کجا آوردند؟ «لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ

رَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ»<sup>۱</sup> خدایا نه آنکه بیراهه رفته از قلمرو قدرت تو بیرون است، نه آنکه آدم

خوبی شد از خانه پدر خود آورده، او را چه کسی به او داد؟ او باید شبانه‌روز شاکر باشد که تو دادی: «لَا الَّذِي

أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ»؛ همه در حوزه تو

هستند، پس اگر کسی اسلامی حرف بزند و - معاذ الله - قارونی فکر کند و بگوید من خودم سی، چهل سال درس

خواندم و عالم شدم؛ این روحاً قارون است، این به جایی نمی‌رسد؛ من خودم درس خواندم، این حرف مناسبی نیست؛

اما اگر مثل دعای ابو حمزه ثمالی امام سجاد (سلام الله علیه) فکر کند، خدای سبحان عطای فراوانی به او می‌دهد. فرمود

با يك دست، فیضِ ما را گرفت، با دست دیگر پاداش ما را گرفت؛ متقی چه دارد؟ غیر از توحید محض و عمل به

دستور خدا که چیزی ندارد، تقوای کامل همین است.

پس ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ اینها ﴿آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ﴾؛ آنچه را که خدا می‌دهد با دست تقوا که دست الهی

است می‌گیرند که این دست هم دست خداست و خدا به آنها عطا کرده است. در سوره مبارکه «دخان» هم فرمود:

متقین در مقام امن هستند. آیه سوره مبارکه «دخان» که قبلاً بحث آن گذشت این بود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ \* فِي

جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴾<sup>۲</sup> فرمود آنها در مقام امن هستند. مقام امن این است که

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۲.

۲. سوره دخان، آیات ۵۱-۵۳.

هیچ کسی به آنها آسیب نمی‌رسانند و اینها هم به هیچ کسی آسیب نمی‌رسانند، کینه احدی هم در آنجا نیست، جز توحید چیزی دیگر نیست.

### مصدق امانت در عرضه امانت الهی بر انسان

مطلب دیگر درباره بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» بود که امانت را ذات اقدس الهی فرمود ما بر آسمان و زمین عرضه کردیم. مستحضرید که دو طایفه از روایات در ذیل این آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» است: یکی همان بود که از نهج البلاغه خواندیم که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: صلات حکم آن این است، زکات حکم آن این است، امانت حکم آن این است؛<sup>۱</sup> اینها حکم فرعی هستند. شما در هزارها نفر، وقتی بیت المال را دست آن بدهید، بعید است که یک نفر مثل حضرت امیر به عدل محض عمل بکند، این امانت بار سنگینی است، حالا چندین بار توجیه می‌کنیم. بعضی از علمای سلف - را خدا رحمت کند - می‌فرمود که ما با سهم امام برای خودمان شأن درست می‌کنیم و برابر این شأنی که از راه سهم امام به دست آمده، سهم بیشتری طلب داریم؛ این شأن ما از همین وجوه آمده، این کار آسانی نیست: «فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ».<sup>۲</sup> شما در میلیاردها نفر شاید کسی پیدا نکنید کسی را که راه حضرت امیر را بخواهد طی کند، نه مقام حضرت امیر، مقام حضرت امیر که احدی پیدا نمی‌کند. این را ابن ابی الحدید نقل کرد: «يَكُنْسُ»<sup>۳</sup> خودش شخصاً جارو می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند، خدا را شکر که دستم آلوده نشد. شما در میلیاردها مجتهد نمی‌توانید چنین آدمی پیدا کنید. بنابراین همه ما به لطف الهی وابسته‌ایم، به رحمت الهی وابسته‌ایم؛ این امانت بار سنگینی است، این امانت؛ یعنی با بیت المال، با سهم امام، خودش را هم مثل یکی از طلبه‌ها حساب بکند؛ این اُمنیه است. طایفه دیگر روایاتی است که سیدنا الاستاد او را ترجیح داد که این ولایت حضرت امیر است؛ هر دو حق است، چون اینها مثبتین

۱. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۱۹۹.

۲. الإختصاص، النص، ص ۳۴۱.

۳. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱، ص ۲۲.

هستند و دلیلی بر تعارض نیست؛ منتها تفاوت در درجات امانت است. هم آن امانت توانفرساست، هم این امانت توانفرساست؛ منتها درجاتی دارد، مراتبی دارد. اگر اینها مقابل هم بودند، معارض هم بودند، باید یکی را می‌گرفتیم؛ اما وقتی مثبتین هستند هر دو حق هستند. هم آن روایتی که وارد شده است که منظور از امانت ولایت حضرت امیر است که سیدنا الاستاد آن را ترجیح داد، آن حق است؛ هم اینکه خود حضرت امیر در نهج البلاغه فرمود که امانت این است، این هم حق است. هم این امانت توانفرساست، شما در میلیاردها مرجع بخواهید پیدا کنید، شاید یکی دو نفر پیدا بشوند! میلیارد؛ یعنی میلیارد! با طلبه‌ها فرق نکند، بگویند این سهم امام، من هم یک شهریه دارم. دیگر شأن من بیشتر است و باید بیشتر ببرم و من بیرونی دارم و من اندرونی دارم، اینها که نیست. اگر این فکر شد همان بیان نورانی حضرت امیر است که این بیت المال را آسمان و زمین نمی‌توانند حفظ کنند، فقط انسان است که این بار را می‌کشد. آن معنا هم حق است؛ منتها آن کامل‌تر است؛ هم امانت به معنی ولایت است، هم این امانت شرعی است؛ منتها آن البته اکمل است.

### تأثیر طهارت مال بر تزکیه جان

مطلب دیگر این است که در بحث‌های قبل گذشت که سیدنا الاستاد در آیه مبارکه «توبه» این ﴿تُطَهَّرُهُمْ﴾ را خطاب می‌دانند؛<sup>۱</sup> ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ﴾،<sup>۲</sup> این ضمیر ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ را «أنت» می‌دانند، ما نظرم آن بود که این ضمیر «هی» است و به صدقه بر می‌گردد و جمله در محل نصب است تا صفت برای صدقه باشد. «علی‌کلا التقديرین»؛ چه ضمیر «تطهر»، «هی» باشد، این صیغه مؤنث غائب باشد و به صدقه برگردد؛ چه ضمیر «أنت» باشد؛ حرف اول را صدقه می‌زند، چرا؟ چون در قرآن دو تا تزکیه مطرح است: یکی تزکیه تعلیمی، تربیتی و اخلاقی، فرمود

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۷۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

پیامبر کسی است که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾<sup>۱</sup> این تمام شد؛ اما اینجا کلمه ﴿بِهَا﴾ بعد از ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾

آمده، ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَيُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾؛ اگر گفتند وقتی دست نجس است با آب بشور، شما مطهر هستی

یا آب؟ آب مطهر است. به هر تقدیر این ضمیر «تطهر» یا «أنت» باشد یا «هی» بازگشت آن به این است که صدقه

آدم را پاک می‌کند؛ اگر نبود ﴿بِهَا﴾ ما می‌گفتیم این نظیر ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ است و پیغمبر

پاک‌کننده است، البته مقام نورانی پیغمبر همیشه و همه جا آن اثر را دارد؛ اما این آیه می‌گوید صدقه آدم را پاک

می‌کند: ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَيُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾، شما این آب را گرفتی، این آب دستتان است، شما با آب صدقه این مردم را پاک

می‌کنی. بازگشت آن به این است که این آب مطهر است و شما به وسیله آب داری پاک می‌کنی، نه با سفارش، نه با

گفتن، نه با تعلیم. تعلیم که دادی؛ اما این صدقه را بگیر، چون صدقه عبادت است؛ صدقه غیر از هدیه است، غیر از

هبه است، هبه یک عقد خاص دارد و عبادی نیست؛ اما صدقه عبادی است و یک عقد خاص است، صدقه را چرا

نمی‌شود پس گرفت؟ هبه را می‌شود پس گرفت؛ اما صدقه را نمی‌شود پس گرفت، چون يك عبادت است. شما اگر

کسی خانه‌ای ساخته، مسافرتی کرده، فرزندی به دنیا آورده، چشم روشنی می‌دهید، هدیه می‌دهید، این یک چیز

دیگری است؛ اما وقتی به مستحق صدقه دادید؛ صدقه عقد است و قصد قربت می‌خواهد، تمام شد و دیگر حق رجوع

نداری. این صدقه آب است، آدم را پاک می‌کند فرمود: ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَيُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾؛ اگر این تُنگ دست حضرت باشد و

حضرت با این تُنگ آب نجس‌ها را پاک کند، حضرت مطهر است یا آب؟ حضرت مطهر است برابر ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ این

حق است «لاریب فیه»؛ اما در این مورد آب مطهر است؛ منتها با دست حضرت.

بنابراین همان طوری که ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup> «ان الصدقة تطهر الناس عن الرجس و الرجز».

این حرفی در آن نیست؛ این صدقه است؛ لذا هر جا سخن از صلات است، سخن از زکات است.<sup>۲</sup> این زکاتی که در

کنار صلات است، تنها زکات انعام و اشیای چندگانه دیگر نیست، این زکات در سوره مبارکه مکی هم هست، گرچه

ما در این سوره مبارکه «ذاریات» عنوان زکات نداریم؛ اما آیه‌ای که فرمود: ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ \* الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ﴾<sup>۳</sup> این در مکه نازل شد، این زکات که زکات فقهی نیست. کسی که دارد باید به فکر ندار باشد؛ «اولاً دفعاً،

ثانياً رفعاً»؛ نگذارد کسی فقیر باشد، چرا این مال را داغ می‌کنند؟ این همان حرفی بود که اموی خواستند این «واو» را

بردارند، آن شخص شمشیر را به دوش کشید گفت: یا مرگ یا «واو»! «لا اضع السيف من عاتقی حتی توضع الواو فی

مکانها»<sup>۴</sup> خیلی‌ها نمی‌دانستند این چه می‌خواهد بگوید؟! این شعار یا مرگ یا «واو»، ترجمه فارسی فرمایش این

است، فرمود من شمشیر را از دوشم پایین نمی‌آورم، مگر اینکه این «واو» سر جای خود باشد، اینکه می‌گویند قرآن

یک «واو» کم و زیاد نشد همین است. بنی‌امیه (علیهم من الرحمن ما يستحق) دستور دادند در این جلسات قرائت قرآن،

«واو» را از ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۵</sup> را بردارند. خیلی‌ها نمی‌دانستند که اگر این

«واو» باشد چه می‌شود، اگر نباشد چه می‌شود؟ قراء اموی به این فکر بودند که اگر این «واو» را بردارند؛ این

﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ﴾ به اُحبار و رهبان می‌خورد؛ یعنی احبار و رهبان زراندوز و سرمایه‌دار که اتفاق نمی‌کنند این سرمایه

را داغ می‌کنند: ﴿يَحْمَى﴾ یعنی داغ می‌کنند، وقتی که داغ کردند: ﴿فَتَكْوَى بِهَا﴾؛ داغ می‌کنند پیشانو پهلوی پشت را؛

﴿فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾. قرائ اموی خواستند که این «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ را بردارند که این «واو»،

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. سوره بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰.

۳. سوره فصلت، آیات ۶ و ۷.

۴. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۳۲.

۵. سوره توبه، آیه ۳۴.

«واو» استینافیه است؛ یعنی هر کسی این کار را بکند، چه مسلمان چه کافر؛ خواستند این «واو» را بردارند که این ﴿الَّذِينَ﴾ بیان باشد برای احبار و رهبان؛ یعنی احبار و رهبان اگر این کار را کردند ما داغ می‌کنیم؛ اما اگر اموی‌ها این کار را کردند آیه نمی‌گوید. این فهمید، فهمید که در جلسه قرّای اموی چنین تصمیمی گرفتند که «واو» را حذف کنند. این گفت «لا اضع السيف من عاتقی حتی توضع الواو فی مکانها»؛ من شمشیر را از دوشم پایین نمی‌آورم، مگر اینکه «واو» سر جای خود باشد. این «واو»، «واو» استینافیه است، می‌گوید مسلمانی باشد، کافری باش، باید به فقر فقرا برسی! ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اینها را که ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا﴾ چنین چیزی است. پس این همه ادله زکاتی که در مکه وارد شد فرمود: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ \* الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾؛ آنجا سخن از روزه و حج نبود، چه رسد به زکات. این زکات، زکات فقهی که نیست؛ این زکات، زکات اقتصادی و حقوقی و اخلاقی است. فرمود نگذار کسی فقیر باشد، یک؛ اگر افتاد فوراً دست او را بگیر، دو. این پس ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾، «ان الصدقة تطهر و تزکی».

پرسش: ...

پاسخ: نه، آن «تزکی»؛ یعنی «تزکی» جمله‌ای جدا و جدا و جداست! ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ تمام شد، ﴿وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ جمله‌ای جدا است، عطفی جدا است، ضمیر «تزکی» به «أنت» بر می‌گردد و لاغیر. ضمیر «تطهر» محل اختلاف است. بنابراین ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾، «ان الصدقة تطهر الناس» و اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطهر و مزکی باشد، بالاخره «بالصدقة» مطهر و مزکی است نه به قول و سفارش و امثال آن.

تفاوت معامله انسان با خداوند و شیطان

مطلب بعدی آن است که فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ﴾؛ عوض و معوض را ذات اقدس الهی یک جا می‌دهد؛ چه اینکه شیطان عوض و معوض هر دو را می‌گیرد، سرّ خسارت همین است. اگر کسی -

معاذ الله - با شیطان معامله کرد، شیطان چه کار می‌کند؟ برابر آیه سوره مبارکه «اسراء» احتناک می‌کند که سوگند یاد کرد گفت: ﴿لَا حَتَنَكَ﴾<sup>۱</sup> این «احتناک» که باب افتعال است؛ یعنی حنک و تحت حنک اسب را گرفته، شما این سوار کار را می‌بینید، وقتی افسار این اسب را گرفته، کاملاً بر او مسلط است؛ هر طور و هر جا بخواهد ببرد می‌برد. گفت من سواری می‌خواهم؛ اگر کسی پیرو او بود، تحت ولایت شیطان بود، باید به او سواری بدهد. اگر یک وقت چهار کیلو جو به او داد، عوض و معوض هر دو را خود شیطان می‌برد، این سوارکار که «احتناک»، حنک و تحت حنک اسب را گرفته، اگر چهار کیلو جو به او بدهد، برای اینکه بیشتر بار ببرد و سواری بدهد، عوض و معوض هر دو را شیطان می‌برد. اگر یک وقت شیطان - معاذ الله - بر کسی سلطه پیدا کرد «و احتناک علیه» و چهار تا مقام داد، چهار تا پول داد، چهار تا اختلاس داد، چهار تا نجومی دارد و امثال آن برای اینکه بیشتر سواری بگیرد، عوض و معوض هر دو را می‌برد؛ لذا می‌شود خسارت؛ اما ذات اقدس الهی اگر کسی با او معامله بکند، عوض و معوض هر دو را به آدم بر می‌گرداند؛ فرمود: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾<sup>۲</sup> از این بیع بهتر چیست! برای اینکه شما را کامل کرده و همه چیزی را هم به شما داده. اگر شما را کامل کرده و به حیات برتر رسانده، ﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ کرده، ﴿آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ﴾ کرده، گفت ﴿إِنَّهُمْ﴾ باز محبت کرده، فرمود شما قبلاً آدم‌های خوبی بودید؛ این بزرگواری است! ﴿إِنَّهُمْ﴾ دلیل آورده است، فرمود اینکه می‌بینید ما به اینها احسان می‌کنیم، برای اینکه اینها قبلاً آدم‌های خوبی بودند؛ این از کمال بزرگواری ذات اقدس الهی است و گرنه «مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»<sup>۳</sup> اگر نبود وحی، اگر نبود عترت، اگر نبود بیانات ائمه، ما کجا این راه‌ها را پیدا می‌کردیم؟! مع ذلک فرمود شما آدم‌های خوبی هستید؛ این خداست!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳. مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.